

خارج اصول. بررسی روایات کتاب من لایحضره الفقیه. ج ۱۲۷/۱/۱۰/۱۴۰۰

مجموع آنچه در چند جلسه قبل بمناسبت بحث از حد اعتبار اصول و فروع کافی گفته شد این بود که این کتاب از معتبرترین کتابهای حدیثی شیعه است بلکه این کتاب را می توان مهمترین منبع حدیثی در بین شیعه ذکر کرد.

البته این بدان معنا نیست که این روایات نابع سنجش سندی یا متنی شوند . هرگز معتقد نیستیم آنچه در کتاب کافی است بگونه ای حجت است که بتواند هر مجتهدی به آن فتوا دهد و حدیث را معتبر و صادر شده بداند اما با توجه به مبنایی که در بحث خبر واحد گفته شد ما به آن روایتی اعتماد داریم که مجموعه ای از قرائن و شواهد را در بر دارد که بتوان از آن مجموعه قرائن و شواهد اطمینان شخصی به صدور را ویت پیدا کرد.

یکی از این قرائن و شواهد منبع روایت است . که به روایت ارزش می دهد و بین منابع روایی ما مهمترین و ارزشمندترین آنها کافی است البته بازهم گفته می شود که این هرگز ما را بی نیاز از سند و متن نمی کند. آنچه گفته شد در مورد اصول و فروع کافی است اما در مورد بخش روضه کلفی عده ای معتقدند روضه کافی از کلینی نیست اما گروهی آن را از مرحوم کلینی می دانند.

ما اشاره می کنیم به این که در روایات بخش روضه کافی هم باید دقت بیشتری در سند داشت و هم مهمتر این که در سنجش متون روایی در روضه کافی با روح شریعت با قرآن کریم و روایات متواتره باید دقت بیشتری کرد.

من لا یحضره الفقیه

اما بحثی که الان داریم در مورد من لایحضره الفقیه است . هم چنان که به مقدمه استناد شده برای اعتبار بخشی به کافی ، گروهی استدلال کرده اند به مقدمه کتاب شریف من لایحضر برای این بگویند تمام روایات کتاب صحیح است. ابتدا مقدمه کتاب را ببینیم بعد ببینیم چه چیزی از این مقدمه فهمیده می شود.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا سَاقَنِي الْقَضَاءُ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبَةِ وَ حَصَلَنِي الْقَدَرُ مِنْهَا ١ بِأَرْضِ بَلْخَ مِنْ قَصَبَةِ إِيْلَاقَ ٢ وَ رَدَّهَا الشَّرِيفُ الدِّينُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِنِعْمَةٍ ٣ وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَدَامَ بِجَالَسَتِهِ سُرُورِي وَ

أَنْشَرَ بِمَذَاقِهِ صَدْرِي وَ عَظَمَ بِمَوَدَّتِهِ تَشَرُّفِي لِأَخْلَاقِي قَدْ جَمَعَهَا إِلَى شَرَفِهِ مِنْ سِتْرِ وَ صَلَاحٍ وَ سَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ وَ دِيَانَةٍ وَ عَفَافٍ وَ تَقْوَى وَ إِحْبَاتٍ ٤ فَذَاكَ رَنَى بِكِتَابٍ صَنَّفَهُ - مُحَمَّدٌ بْنُ زَكَرِيَّا الْمَطَّيْبِيُّ الرَّازِيُّ ٥ وَ تَرْجَمَهُ بِكِتَابٍ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الطَّبِيبُ - وَ ذَكَرَ أَنَّهُ شَافٍ فِي مَعْنَاهُ وَ سَأَلَنِي أَنْ أَصْنَفَ لَهُ كِتَاباً فِي الْفِقْهِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الشَّرَائِعِ وَ الْأَحْكَامِ مُوفِياً عَلَى جَمِيعِ مَا صَنَّفْتُ فِي مَعْنَاهُ وَ أَتَرْجَمُهُ بِكِتَابٍ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ ٦ - لِيَكُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُهُ وَ عَلَيْهِ مُعْتَمَدُهُ وَ بِهِ أَخَذَهُ وَ يَشْتَرِكُ فِي أَجْرِهِ مَنْ يَنْظُرُ فِيهِ وَ يَنْسَخُهُ وَ يَعْمَلُ بِمَوَدِّعِهِ هَذَا مَعَ نَسْخِهِ لِأَكْثَرِ مَا صَحَّبَنِي مِنْ مُصَنَّفَاتِي ٧ وَ سَمَاعِهِ لَهَا وَ رَوَايَتِهَا عَنِّي وَ وَقُوفِهِ عَلَى جُمْلَتِهَا وَ هِيَ مَائَتَا كِتَابٍ وَ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ كِتَاباً فَأَجَبْتُهُ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ إِلَى ذَلِكَ لَأَنِّي وَ جَدُّهُ أَهْلًا لَهُ وَ صَنَّفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَذْفِ الْأَسَانِيدِ لِنَلَّا تَكْثُرَ طَرَفُهُ وَ إِنْ كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ

بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أَفْتَى بِهِ وَ أَحْكَمُ بِصِحَّتِهِ ١ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخَرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ ٢ وَ كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ ٣ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارِ الْأَهْوَازِيِّ ٤ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ٥ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى - ٦ وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ ٧ وَ كِتَابِ الرَّحْمَةِ لِسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ١ وَ جَامِعِ شَيْخِنَا مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ٢ وَ نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ ٣ وَ كُتُبِ الْمَحَاسِنِ لِأَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ - ٤ وَ رِسَالَةِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَيَّ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْأُصُولِ وَ الْمُصَنَّفَاتِ الَّتِي طَرَّقِي إِلَيْهَا مَعْرُوفَةٌ فِي فِهْرِسِ الْكُتُبِ الَّتِي رَوَيْتُهَا ٥ عَنْ مَشَايِخِي وَ أَسْلَافِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ بَالِغَتْ فِي ذَلِكَ جُهْدِي مُسْتَعِيناً بِاللَّهِ وَ مُتَوَكِّلاً عَلَيْهِ وَ مُسْتَغْفِراً مِنْ التَّفْصِيرِ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلََّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ وَ هُوَ حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (من لا يحضره الفقيه؛ ج ١، ص: ٢)

مطلب اول: شخصی از مرحوم صدوق در خواست کتابی را کرده در فن بالخصوص فقه ، شبیه ان چیزی که زکریا رازی در علم طب نوشته است من لایحضره الطیب. می گوید تا کتابی پیش من باشد که بتوانم در جایی که دسترسی به فقیه ندارم به ان کتاب مراجعه کنم. چنانکه کتاب رازی ذکر شد. صدوق می گوید من این کتاب را نوشتم و اسم ان را من لایحضره الفقیه نه ادم. معلوم می شود که این مقد مه نیز مثل مقدمه کافی بعد از نگارش کتاب نوشته شده است.

به مخاطب می گوید من در این کتاب مثل دیگر مصنفین و محدثین رفتار نکردم که هر روایتی را بیاورم من گزینشی انتخاب کردم. برخی گفتند این جمله (شاید ناظر به کلینی باشد) که من مثل او هر روایتی که سند دارم نقل نکردم در حالی که کلینی هم فرمود من روایات را انتخاب کردم

صدوق می گوید: بل قصد الی ایراد ما افتی به و احکم بصحته

من قصدم این است که روایاتی را بیاورم که فتوا بر طبقش می‌دهم و مختار من است. و حکم به صحت می‌دهم.

واعتقد فيه انه حجه في ما بيني و بين ربي تقدس ذكره و تعالت قدرته.

در مورد منابع می‌گوید: و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهوره عليها الموثول و اليه المرجع.

تمام آنچه من در این کتاب آورده ام بر گرفته شده و مستخرج از کتبی است که مشهور و مورد اعتنا فقها است. و آن کتب منبع من برای مسائل فقهی مرجعیت دارد. من از هر منبعی نقل روایت نکردم. می‌گوید نمونه‌هایی از اصول و کتب و منبع و مدرک و مرجع خود را. که البته باید گفت اکنون اکثر این اصول و کتب در دست ما نیست.

و غيرها من الاصول و المصنفات التي طرقي اليها معروفه في فهرس الك تب التي رويتها عن مشايخي و اسلافي. ره

غیر از چند کتاب، کتابهایی دیگری از اصول و مصنفات شیعه که طریف من در آن کتابها نقل شده است من از مشایخ خودم نقل می‌کنم آنها هم با سند برای من بازگ و کردند. (این بخشی از مقدمه صدوق در من لایحضره الفقیه بود)

در این عبارت مرحوم صدوق به چند مطلب تاکید کرد. یکی این که من روایاتی که آورده ام گزینش کرده ام نه هر آنچه را دیدم در کتب یا هر چه را شنیدم نقل کرده باشم!

من هم نقادی سند دارم هم نقادی متن. صدوق هم رجالی است هم حدیث شناس هم متبحر در فقه. البته به تصریح خودش ارأی رجالی اش ه مان ارأی استادش جناب محمد بن حسن بن ولید قمی است بعد از این تبحر در حدیث و فقه من این روایات را گزینش کردم. (من جمع اوری نکردم.)

مطلب دوم: آنچه من گفتم روایاتی است که من صدوق بر طبق آن روایات فتوا می‌دهم. در مجامع روایی قبل روایاتی بود که یا اصلاً از منبع عصمت صادر نشده لذا نمی‌توان طبقش فتوا داد

یا اگر هم صادر شده از تقیه صادر شده لذا نمی‌توان فتوا داد. من روایاتی را آوردم که بر طبق آن فتوا می‌دهم. بل قصد الی ایراد ما افتی به.

مطلب سوم: روایاتی را ذکر کردم که احکام بصحته گفتیم و از اصطلاح از علامه حلی تا زمان ما به روایاتی گفته می‌شود که سنداً رواش امامی عدل باشند. اما صحیح قبل از علامه از جمله در لسان صدوق

روایاتی است که با توجه به معیاره‌ایی قدما آن را صحیح می دانستند. نه فقط بحث سند. قبلا این معیارها بحث شد.

مرحوم شیخ بهایی در مشرق الشمسین و به نقل از ایشان مرحوم علامه مجلسی در کتاب ملاذا لاختیار فی شرح تهذیب الاخبار ج ۱ ص ۲۳ برخی از آن معیاره‌ایی که قدما قبل از علامه برای حکم به صحت داشتند بر شمردند.

۱- وجود روایت در بساری از اصول اربعه ماء.

۲- روایتی در یک کتاب یا دو کتاب آمده ولی با طرق متعدده

۳- روایت در کتابه‌ایی از بزرگان روایات شیعه مانند زراره یا محمد بن مسلم آمده که اجماع بر عظمت اینها داریم.

۴- روایتی در کتابه‌ایی آمده باشد که آن کتب به محضر ائمه عرضه شده مانند کتاب حلبی و یونس و

۵- کتابه‌ایی باشد که هر نسلی به هر نسل دیگر انتقال داد و گفته این کتاب مورد وثوق است مانند کتاب صلات حریر.

صدوق می گوید ایتها منبع من است و اگر می گویم روایت صحیح است یعنی این.

حال شیخ بهایی ره می گوید:

و قد جرى رئيس المحدثين ثقة الاسلام محمد بن بابويه ره على متعارف الم تقدمين في اطلاق الصحيح على ما يركن اليه و يعتمد اليه.

شیخ صدوق اگر می گوید روایت صحیح است صحیحه قدم ایی را می گوید . یعنی روایاتی که خودش با توجه به معیارها و قرائن و شواهد به آن اعتماد کرده است.

فحكم بصحته جميع ما آورده من الاحادیث فی کتاب من لایحضره الفقیه و ذکر انه استخراجها من کتب مشهوره علیه الموهل و الیه المرجع.

و کثیر من تلك الاحادیث (که در من لا یحضر آمده است) بالمعزل جدا عن الاندراج فی الصحيح علی مصطلح ...والموثقات بل الضعاف

خیال نکنی صدوق فقط از نظر سند بررسی کرده است . بلکه صحیح در نزد صدوق با صحیح نزد متاخرین فرق دارد. صحیح در نزد صدوق یعنی روایاتی که منابعش معتبر و قرائنی ان روایات را تایید کرده باشد نه فقط روایت صحیح السند . لذا در من لایحضر روایاتی می بینیم بی سند، که از نظر صدوق صحیح است اما متاخرین آنها را صحیح نمی دانند.

در من لایحضر الفقیه روایاتی از نظر سند ضعیف است نه صحیح . روایات موثق داریم که در نزد متاخرین صحیح نیست یا روایات حسنه است که صحیح نیست.

لذا اگر صدوق گفت حکم به صحت می کنم به معنای صحیح بودن نیست. او از نظر قدما این ها را صحیح می داند.

مطلب چهارم: و اعتقد فیه انه حجه فی ما بینی و بین ربی

مطلب پنجم: آنچه در این کتاب گفتم از منابع مشهور و مرجعیت دارد آوردم . این اصل شهادت صدوق در مقدمه من لایحضره افقیه است.

مرحوم مجلسی ره در ملاذ الاخیار ج ۱ ص ۲۶ می فرماید:

و اخذ الصدوقان (کلینی و صدوق) رضی الله عنهما الاخبار من تلك الاصول المعتمره و شهدا فی کتابهما بصحتها

هم مرحوم کلینی و هم صدوق روایات را از ان منابع معتبره نقل کردند و شهادت به صحت دادند

و لعل شهادتهما لا تقصر عن شهاده اصحاب الرجال بعداله الروات و ثقتهم.

شاید این شهادت کلینی و این شهادت بصحت روایات کمتر از شهادت مثل نجاشی مثل شیخ طوسی یا مثل کشی و دیگر اصحاب نسبت به وثاقت و عدالت روات نباشد . نمی توانیم به سخن مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی در رجال اعتماد کنیم و روایتی را صحیح بدانیم اما بشهادت صدوق و شهادت کلینی اع تنا نکنیم.

حسین مقدس

ج ۱۲۷

۱۴۰۰/۱۰/۱

